

ایشان باز برد، که تحقیقاً خداوند بر هر چیز توانا است .

### [اشاره به صفات منافقان]

قبلاً ذکرى از صفات پرهیزگاران و کافران در آیات گذشته برفت، اینک به برخی ویژگیها و رویه منافقین اشاره می شود تا مردم هر زمان این قبیل افراد ناشایست و پلید را که همواره در طول تاریخ با مسلمانان مواجه و روبرو هستند، بشناسند و فریب دغل کاری و رفتار خدعه آمیز و تظاهرات پوچ و تو خالی و درعین حال خطرناک و فساد انگیز این رذل صفتان را نخورند؛ زیرا بخش اعظمی از خرابی اسلام، بلکه می توان گفت : همه فسادها و خباثت ها از بنیان گذاران این دسته سرچشمه گرفته، که مانع اجرای فرمانهای رسول و احکام الهی و ایجاد نفاق و دویت بین مسلمانان شدند؛ به نحوی که عقاید باطل میان توده ها رواج یافت و مردم از مسیر حق رو برتافتند و در وادی ضلالت و گمراهی سرگردان و حیران و در پرتگاه انحطاط نگون سار شدند؛ که سبب اصلی و عامل اولیّه آن منافقین صدر اسلام به شمار آیند، که به ظاهر اظهار اسلام و در باطن تصمیم به ریشه کن ساختن پایه ها و معارف و حقایق اسلامی داشتند، حتی در زمان حیات رسول بزرگوار؛ بالاخص قبل از نضج اسلام گاه به گاه با کفار قریش و یهود و نصاری در باطن هم آهنگی می نمودند و نیز در حین رحلت حضرت نگذاشتند که بعد از خود سرنوشت مسلمانان، برابر فرمان الهی و تذکراتی که در جریان ۲۳ سال در موارد مختلف و عدیده، نسبت به نصب و وصایت علی علیه السلام تقریر شده بود سمت تحریر یابد؛ و در حین در خواست قلم و دوات جهت تقریر و تثبیت وصایت، نسبت هذیان و سخن باطل به حضرتش داده <sup>۱</sup>، در حالی که کلامش همواره به تصدیق قرآن و تأیید الهی : ﴿وما ینطق عن الهوی﴾ (نجم: ۵۲) (۳) بود .

و پس از رحلتش جاه طلبان منافق که چنین روزی را آرزو داشتند، با عجله و شتاب



۱ . هذه صورة ممسوخة من حديث الكنف والدواة المروي بأسانيد جمعة في الصحاح والمسانيد وفي مقدمها الصحيحان حولوه إلى هذه الصورة لما راوا الصورة الصحيحة من الحديث لا تتم بصالحهم، لكنها الرزية كل

گرد هم نشستند به اصطلاح جلسه مشورتی تشکیل و به عنوان دلسوزی مسلمانان انجام وصایت نبی اکرم را درباره علی علیه السلام نادیده گرفته، برابر امیال نفسانی و افکار شیطانی خویش پیشوا و رهبری را در تیول خود قرار دادند [و] چنان ضربتی بر پیکره اسلام و توده مسلمان نواختند که تا به امروز و شاید تا ظهور حجّت دوازدهم - امام غائب - آثار شوم آن در جوامع بشری آشکار، بلکه همه فسادها و جنایت های تاریخ را که به عهده گرفته [که به مقایسه گرفته] عمر این روز افزون شود؛ باری در چند آیه مختصر بسیار جالب و جامع پروردگار صفت آنان را بازگو می فرماید:



### [ ۱. دورویی ]

﴿ومن الناس من يقول آمنا بالله وباليوم الآخر وما هم بمؤمنين﴾ (۸)

و از مردمان کسانی هستند که گویند: به خدا و روز آخرت ایمان آوردیم و حال آن که نیستند آنان گرونده.

حرف «من» برای تبعیض است و منظور: گروه منافق، که به زبان اظهار ایمان می کنند ولی به دل اعتقاد ندارند؛ پیداست این عمل زشت و فریبکارانه ایشان به خاطر جلب منافع مادی و دفع ضررهای احتمالی است و خلاصه حبّ دنیا و برخورداری از مواهب و نعم و خوش گذرانیهای جاهلانه، عامل اصلی این خدعه و نیرنگ است؛ لذاست که پروردگار در آیه تصریح فرموده: که آنان اظهار ایمان به خدا و روز آخرت می نمایند ولی درحقیقت و باطن ادعایشان دروغ و ایمان ندارند.

### [ ۲. فریب کاری ]

﴿يخادعون الله والذين آمنوا وما يخدعون إلا أنفسهم وما يشعرون﴾ (۹)

﴿الرزية كما قاله ابن عباس في الصحيح، فإن رسول الله صلى الله عليه وسلم منع في وقته عن كتابه ما رآه من الإيضاء بما لا تضل الأمة بعده وكثر هناك اللغظة، ورمى صلى الله عليه وسلم بما لا يريصف به، أو قال قائلهم: إن الرجل ليهجر. أو: إن الرجل غلبه الوجع. وبعد وفاته صلى الله عليه وسلم قلبوا ذلك التاريخ الصحيح إلى هذا المتعل وراء أمر دبر لبيل. قال ابن أبي الحديد في شرح نهج البلاغة خطبه ۳ ص ۱۷: وضعوه في مقابلة الحديث المروي عنه في مرضه: «اتوني بدواة وبياض أكتب لكم ما لا تضلون بعده أبدا فاختلفوا عنده وقال قوم منهم: لقد غلبه الوجع حسبنا كتاب الله. ۱، الغدير، ج ۵، ص ۲۴۰؛ الطرائف في معرفة مذاهب، ص ۴۲۲؛ شرح نهج البلاغة، لابن أبي الحديد، ج ۶، ص ۵۱



فریبکاری می‌کنند با خدا و کسانی که ایمان آورده‌اند و حال آن‌که فریب ندهند مگر خویشتن را و شعور ندارند.

«خَادِعٌ يُخَادِعُ» در معنی مشابه «خَدَعٌ يَخْدَعُ» که مصدر آن خُدعه به معنی: گول زدن و فریب دادن است.

بدیهی است: خدای متعال فریب‌بندگان نمی‌خورد؛ لیکن این دنیا طلبانِ جاه طلب برنامه اعتقادی و عملی خود را به نحوی پیاده کرده‌اند که نوعی خدعه است؛ زیرا، به ظاهر برای پیشرفت اهداف شوم و ننگین خود اظهار اسلام و در باطن با هم مسلکان کافر و شیطان صفت خود هماهنگ بوده و سعی و کوششان این بود: تا آنجا که منافع مادی و جاه طلبیشان به خطر نیفتد، عوامل ریشه‌کن‌سازی پیکره اسلام را برنامه‌ریزی کنند و یا به عناوین مختلف جلوی پیشرفت اسلام را بگیرند؛ لذا، با تظاهرات بی‌شرمانه مسلمین را اغفال و خود را در زمره مؤمنین، حتی مهاجرین و مجاهدین و از خود گذشتگان راه حقّ جا زدند. تا به این وسیله به نظریات جنایت‌آمیز خود که هدم اسلام و مسلمین است، برسند؛ این مشی و رویه را که نیرنگ با مسلمین بود، خداوند به نوعی خدعه تعبیر فرموده، زیرا آزار و فریب مؤمن چون آزار و فریب خدا است، همان‌گونه که دوستی او نیز، دوستی خدا است، اعم از این که مؤمن، به این خدعه آگاه باشد یا نباشد. - زیرا، اسلام تا ظهور حکومت حقّه الهیه که به وسیله قائم و حجت زمان خواهد بود، با متناقض معامله مؤمن می‌نماید.

حدیثی شریف، در تفسیر نور الثقلین، به نقل از کتاب ثواب الاعمال، مستنداً حاکی است که از رسول اکرم ﷺ سؤال شد: فردای حساب نجات در چیست؟ فرمود:

انما النجاة ان لا تخادعوا الله فيخدعكم فانه من يخادع الله ويخدعه يخلع منه الايمان و نفسه يخدع لو يشعر. قيل له: و كيف يخادع الله؟ قال: «يعمل ما امره الله عزوجل ثم يريد به غيره. فاتقوا الله و الرياء فانه شرك بالله»:

همانا، نجات در این است: که با خدا فریبکاری نکنید، که با شما نیز، به فریب رفتار کند.<sup>۱</sup>  
- در حدیثی دیگر:

خدعه پروردگار همان پاداش و عقوبت عکس العمل هائی است که خدعه‌گر با خدا

۱. تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۳۵.

نموده است<sup>۱</sup>.

پس تحقیقاً کسی که با خدا فریبکاری کند، خدای او را فریب دهد و از او ایمان را بردارد و او با خویشتن خدعه کرده، اگر بداند و شعور به کار برد؛ رسول را گفتند: چگونه فریبکاری می کند با خدای؟ فرمود: آنچه را که خداوند فرمان داده به کار می بندد، سپس با انجام آن کار مطلوب دیگر - غیر از خدا - اراده می کند، که برای نفس و برخورداری از نعمت های دنیا است و در دنباله حدیث می فرماید: ای مردم بپرهیزید از مخالفت و عقوبت خدا در مورد اعمال ریائی و ظاهرنا، که این صفت، شرک به پروردگار است<sup>۲</sup>. بدیهی است: همان طور که در حدیث فوق و آیه مشعر است، منافقین در واقع و نفس الامر خویشتن را گول می زنند، نه خداوند را؛ و لذا است که در آیه ضمن تصریح به این موضوع، یاد آور می شود: که اینان شعور و درک ندارند، یا شعور و فهم خود را به کار نمی برند.

بدیهی است: جهل در این جا تقصیری است نه قصوری؛ به مانند: بی شعوری هائی که در عرف و اصطلاح خود بکار می بریم؛ مانند این که: اگر کسی کار ناروا و زشتی از او سرزند، گوئیم بی شعوری و نفهمی کرد، نه این که قدرت درک نداشت و معذور بود؛ بلکه اطلاق این نادانی توییخی است یعنی: شعور داشته و به کار نبسته.

### [۳. دل بیمار]

﴿فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضا ولهم عذاب الیم بما كانوا یکذبون﴾ (۱۰).  
دردل های ایشان بیماری است پس افزون ساخت خدای به آنان بیماری را؛ و مر ایشان را است شکنجه دردناک، به سبب دروغهایی که می گفتند.  
تنوین «مرض» را می توان تنوین تفخیمی یا نوعی گرفت، یعنی: بیماری شدیدی که

۱. ... وعن قوله: ﴿یخادعون الله وهو خادعهم﴾: فقال إن الله لا یسخر ولا یستهزی ولا یمکر ولا یخادع ولكنه تعالی یجازیهم جزاء السخریة وجزاء الاستهزاء وجزاء المکر الخدیعة تعالی الله عما یقول الظالمون علوا کبیرا. عیون الاخبار الرضا، ج ۱، ص ۱۲۵، ح ۱۹، باب ۱۱؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۳۵  
۲. حدیث در کتاب ثواب الاعمال شیخ صدوق یافت نشد؛ لکن در کتاب معانی الاخبار ص ۳۴۰-۳۴۱ موجود می باشد.





لجاج و عناد با حق و دشمنی و کینه توزی با مسلمین باشد یا نوعی بیماری خاص که همان نفاق و دورویی است؛ و با رسوخ این مرض در دل و دماغ منافقین و پیشرفتی که بعدها خداوند به اسلام و مسلمین بخشید، این بیماری فزونی یافت؛ زیرا، هر چه اسلام پیش می‌رفت، کفر و شدت نفاق و حسد و لجاج، در ضمیر این طبقه اوج می‌گرفت و در صدد ضربات بیشتری، برپیکره اسلام و مسلمین بودند، که بعدها و پس از رحلت حضرت رسول، آنچه را که مطلوبشان بود پیاده کردند؛ و در آخر: پروردگار آنان را به عذاب دردناک، در سرای دیگر توعید فرماید؛ پیداست: این شکنجه همان طور که ذیل آیه متذکر است، به خاطر دورویی و نفاق و گفتار دروغی است، که به مسلمین می‌گفتند.

#### [ ۴ . سیر در توهم ]

﴿وإذا قيل لهم لا تفسدوا في الأرض قالوا إنما نحن مصلحون﴾ (۱۱)

و چون ایشان را گویند: در زمین تبهکاری نکنید، پاسخ دهند: تنها ما خود نیکو کاریم. هنگامی که فردی از مسلمین، به نفاق آنان آگاه می‌شد و بر سبیل نصیحت و خیر خواهی، یا توبیخ و سرزنش، سخنی می‌گفت - که مثلاً: دست از فتنه برداشته و فساد و آشوبگری و دوئیت را پایان دهید - با کمال شگفتی پاسخ می‌دادند: که ما تبهکار و فساد انگیز نبوده، بلکه جز به صلاح و خیر عمومی گام ننهیم و رفتار و کردار ما به سود و مصلحت مسلمین است؛ به نقلی از ابن ابی الحدید: در حین رحلت حضرت رسول ﷺ گفت: می‌دانستم چه می‌خواهد بنویسد، ولی مصلحت مسلمین را در نظر گرفته، مانع شدم! سبحان الله از غرور و کبرپائی و جاه طلبی بشر که تا چه حد است! تا جایی که اندیشه و فکر ناچیز خویش را، برتر از رسول و حتی فرمان الهی می‌یابد.

۱. و روی ابن عباس رضی الله عنه، قال: دخلت علی عمر فی اول خلافته وقد القی له صاع من تمر علی خصفة فدعانی إلی الاکل، فاکلت ثمرة واحدة واقبل یاکل حتی اتی علیه، ثم شرب من جر کان عنده واستلقی علی مرفقة له وطفق یحمد الله ینکر ذلك، ثم قال: من این جنت یا عبد الله؟ قلت: من المسجد، قال: کیف خلقت ابن عمک؟ فظننته یعنی عبد الله بن جعفر قلت: خلفته یلعب مع اترابه، قال: لم اعن ذلك، إنما عنیت عظیمکم اهل البيت قلت: خلفته یمتحن بالغرب علی نخيلات من فلان وهو یقرأ القرآن قال: یا عبد الله علیک

﴿الا إثمهم هم المفسدون ولكن لا يشعرون﴾ (۱۲)

آگاه باش [ای، شنونده، خواننده] تحقیقاً ایشان خود تبهارند ولیکن شعور ندارند. باری: پروردگار در قبال ادعای واهی و گفتار ناروا و دروغ آنان، یادآور می شود: که مردم آگاه باشید، تحقیقاً این منافقین هستند که مفسده جو و تبهارند، تا مسلمین تحت تاثیر سخنان پوچ و فریبنده آنان قرار نگرفته، بیدار زمان، آگاه به محیط بوده، همواره در پیشرفت اهداف مقدس اسلامی - که مبتنی بر اجرای اوامر الهی و خط و مشی رسول اکرم و اوصیاء آن بزرگوار است - کوشا باشند؛ و در آخر آیه، آنان را به بی شعوری و عدم فهم درست، نسبت می دهد.

يك معنى، از آن که آنان شعور ندارند بر حسب تفسیری که شد، در آیه قبل گذشت. معنای دیگری که برخی نموده اند، این که: تبه کاری و انغمار در کفر و معصیت و پیروی از هوای نفس و حب دنیا، در منافقین به مرحله ای می رسد، که قلبشان مطبوع و دیگر یارای درك حق و فهم درست ندارند؛ و به مصداق آیه:

﴿قل هل ننبئكم بالآخسرین اعمالاً الذین ضلّ سعیمهم فی الحیاة الدنیا وهم یحسبون أنهم یحسنون صنعا﴾ (کهف: ۱۸-۱۰۲-۱۰۴)

کردار و رفتار خویش نیکوانگارند و نمی دانند که خود بی خردند و بد می کنند یا نمی دانند و شعور ندارند که ما - پروردگار جهان - می دانیم و قضاوت قطعی و به حق داریم و اگر آنها پندارند که نیکوکارند، جز خیالی و وهمی بیش نیست یا نمی دانند که برداشت و نتیجه این خیانت و دروئی، چه عواقب و خیم و سوئی را در دنیا و آخرت

﴿دماء البدن إن كتمتها! هل بقي في نفسه شيء من أمر الخلافة؟ قلت: نعم، قال: أيزعم ان رسول الله ﷺ نص عليه؟ قلت: نعم، وأزیدك سألت ابي عما يدعيه، فقال: صدق، فقال عمر: لقد كان من رسول الله ﷺ في امره ذرو من قول لا يثبت حجة، ولا يقطع عذرا ولقد كان يربع في امره وقتا ما ولقد أراد في مرضه أن يصرح باسمه فمتمت من ذلك إشفافا وحيطة على الاسلام لا ورب هذه البنية لا تجتمع عليه قریش ابدا ولو وليها لانتقضت عليه العرب من اقطارها، فعلم رسول الله ﷺ اني علمت ما في نفسه، فامسك وأبى الله إلا امضاء ما حتم. ذكر هذا الخبر احمد بن ابي طاهر صاحب كتاب تاريخ بغداد في كتابه مسندا. شرح نهج البلاغه لابن ابي الحديد، ج ۱۲، ص ۲۰ - ۲۱.



مستلزم است و چگونه به کیفر کردار خود خواهند رسید.

### [ ۶ . سفیه ]

﴿وإذا قيل لهم آمنوا كما آمن الناس قالوا أنؤمن كما آمن السفهاء  
ولكن لا يعلمون﴾ (۱۳)

و چون مر ایشان را گویند: ایمان آورید همان گونه که مردم ایمان آورند، پاسخ دهند: آیا بگرویم همچون کم خردان، آگاه باشید تحقیقاً هم ایشان خود بی خردند ولیکن نمی دانند.  
﴿اذا﴾ ظرف است برای استقبال و متضمن معنی شرط، مانند «ان» شرطیه.

### [ بیان چند وجه در مفهوم آیه «وإذا قيل لهم آمنوا...» ]

در مفهوم این آیه وجوهی چند بیان می شود:

۱. [فرض اول این که]: گفتگو بین افرادی از مؤمنان و منافقان انجام گرفته، یعنی: مثلاً مؤمنی به منافقی که از دل و اندیشه اش، به جهات آمیزش و رفت و آمد آگهی یافته و به عملی خائنانه که در پنهان از او سر زده، واقف گشته، به عنوان نصیح و خیر خواهی به او گوید: کفر و خباثت تاکی، نفاق و دورویی تا چند، تو هم چون سلمان ها و اباذر ها ایمان بیاور، در پاسخ به طریق پرسش انکاری گوید: ایمان آوریم چون سفیهان و کم خردان! این فرض دور از ذهن می نماید.

۲. [فرض دیگر این که]: پاسخ را در میان منافقین و رفقا و هم مسلکان خود بازگو کند، که باز مستبعد بنظر می رسد.

۳. [فرض سوم این که]: اصولاً قضیه جنبه فرضی و حالی دارد، یعنی: پروردگار اندیشه و افکار درونی منافقین را برملا می سازد؛ می دانیم توعیدات متعددی در قرآن، نسبت به کافران و منافقین شده و نیز، تهدیدات فراوانی نسبت به تبهکاران و مفسدین، و مردم منافق پس از استماع این قبیل آیات و حتی آیات دیگر، خلاف آنرا حقیقت انگاشته و خود را در نفس خویش مصلح و نیکوکار، و گروندگان به اسلام و دین حق را در راه باطل تصور می کردند؛ و این جریان باطنی و افکار و اندیشه های زشت درونی را که منافقین گاه در روح خود زمزمه می داشتند، پروردگار جهان که به



همه امور من جمله ضماائر افراد آگاه است آن را به صورت آشکار، برای بیداری مسلمانان و تنبیه منافقان بازگو می فرماید؛ نتیجتاً: این دو آیه، دو پرده از خاطرات درونی منافقین و زبان حال آن ها بر می دارد، نه وقوع امر خارجی؛ و این وجه مناسب تر است.

**باری:** در هر فرض که باشد، سفاقت و کم خردی را خداوند به منافقین نسبت داده، به نحوی که به بی خردی خود نیز، آگهی ندارند.

### [۷. دنیا طلب و استهزاگر]

﴿وإذا لقوا الذين آمنوا قالوا آمنا وإذا خلوا إلى شياطينهم قالوا إنا معكم إنما نحن

مستهزون﴾ (۱۴)

و چون با کسانی که ایمان آورده اند دیدار و برخورد کنند، گویند: ایمان آوردیم و آن گاه که با شیاطین هم مسلک خویش به خلوت نشینند، گویند: ما با شماستیم، جز این که ما، مؤمنین را به ریشخند و تمسخر گرفتیم.

حال دیگری از منافقین در این آیه بیان می شود؛ پیداست: که این صفت و رویه در افرادی است که تنها به منافع مادی می اندیشند، نه پیروی از حق و اصولاً در مقام این که حق چیست؟ و راه راست کدام؟ نبوده، بلکه همه هم و کوششان کسب امور مادی و دنیا طلبی و تبعیت از شهوات نفس و خوش گذرانی است، که نوعاً این صفات، در مردم منافق بیشتر از سایر طبقات وجود دارد و شگفت این جا است که با همه انحطاط و پستی که در مغز و اندیشه یا رفتار و کردار خود دارند، باز گروندگان به حق را مورد استهزاء و تمسخر قرار می دهند.

### [۸. همواره حیران]

﴿اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمُدَّهُمْ فِي طغيانهم يعمهون﴾ (۱۵)

خدا است که ایشان را به تمسخر گیرد و در سرکشی و تجاوزشان واگذارد، حیران و سرگردان.

استهزاء پروردگار - همان طور که گذشت - عقوبت اعمال و جزای پاداش آنان است که در دنیا و آخرت دامنگیرشان خواهد بود؛ و امداد الهی همان مهلت دادن







است که زود اخذ به اعمال زشتشان نمی کند، بلکه گاه با افزایش نعمتهای استدراجی - که سر حد تاخت و تازشان روشن شود - مهلت بیشتری یافته تا به عذاب مناسب حال خویش برسند، بدیهی است در این تلاش و سرکشی که آز و حرص درونی ایشان را خاموش نخواهد ساخت، همواره حیران و سرگردان باقی خواهند ماند.

و نیز، به خاطر اعمال زشتی که مرتکب شده اند، اگر دیده بصیرت را کور و در نتیجه سر آب را آب پندارند و بکوشند و بتازند و به جایی نرسند و جز رنج و عذاب بیشتری عایدشان نشود، خود نوعی تمسخر و استهزاء است؛ و به چنین آب نماها ممکن است در سرای دیگر و در دوزخ موعود دچار شده، برای نیل به آب و یا مشاهده برخی عوامل خوشی و آسایش که مشهود کاذبانه آنها است، تلاش کنند و رنج فراوان ببرند ولی ناامید و خوار بجای خود برگردند.

کما این که برحسب روایتی، برای این گروه که در دوزخند ناگهان درهای بهشت باز و می اندیشند که می توانند وارد شوند، لذا به سمت آن راه افتاده و هم این که نزدیک می شوند، دفعتاً درها بسته می شود<sup>۱</sup>.

### [ ۹. خسران در تجارت ]

﴿اولئك الذين اشتروا الضلالة بالهدى فما ربحت تجارتهم وما كانوا مهتدين﴾ (۱۶)

این گروه، کسانی هستند که گمراهی را به جای هدایت خریدند، پس سوداگری ایشان سود نبخشید و پذیرنده ارشاد نبودند.

منظور از این گروه، همان گروه منافقین اند، که به سوء اختیار خود و به خاطر پیروی از هوای نفس، هدایت فطری و الهی را رها ساخته و گمراهی را که مطابق با

۱. تفسیر الهذیل ومقاتل عن محمد بن الحنفية في خبر طويل، والحديث مختصر إنما نحن مستهزون بعلي بن ابي طالب واصحابه، فقال الله تعالى: ﴿اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ﴾ يعني يجازيهم في الآخرة جزاء استهزائهم بأمير المؤمنين قال ابن عباس: وذلك أنه إذا كان يوم القيامة أمر الله الخلق بالجواز على الصراط فيجوز المؤمنون إلى الجنة، ويسقط المنافقون في جهنم فيقول الله يا مالك استهزئ بالمنافقين في جهنم فيفتح مالك باباً في جهنم إلى الجنة ويناديهم معشر المنافقين ها هنا فاصعدوا من جهنم إلى الجنة فيسبح المنافقون في نار جهنم سبعين خريفاً حتى إذا بلغوا إلى ذلك الباب وهموا بالخروج، أغلقه دونهم وفتح باباً إلى الجنة في موضع آخر، فيناديهم من هذا الباب فاخرجوا إلى الجنة فيسبحون مثل الأول؛ فإذا وصلوا إليه، أغلق دونهم ويفتح في موضع آخر وهكذا أبد الأبدية. مناقب آل أبي طالب، ج ۲، ص ۲۹۰

تمایلات نفسانی و شهوات باطنی آنان است، طالب گشته؛ لذا: چون فرجامی غم انگیز و دهشتناک به سراغشان آمد، این تجارتشان سود نبخشید و راهی هم به جایی نبردند، در لجن زار خویش گمراه و سرگردان باقی ماندند.



### [دو مثال برای منافقان]

﴿مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ﴾ (۱۷).

مثل ایشان به مانند مثلی است که کسی آتشی افروزد، پس چون آن آتش پیرامون خویش را روشن سازد، خدای روشنی ایشان را ببرد [خاموش کند] و ایشان را در تاریکیها در حالی که دیدی ندارد، وا گذارد.

ضمیرهای مفرد به اعتبار لفظ ﴿الَّذِي﴾ و ضمیر جمع به اعتبار معنی جمعی ﴿الَّذِي﴾ است.

مرجع ضمیر ﴿ما حوله﴾ را برخی ﴿الَّذِي﴾ و بعضی «نار» گفته اند و چنانچه «نار» باشد، گرچه مؤنث است ولی به اعتبار مستوقد است که در واقع نار، مستوقد می شود، یا همان مستوقدی که از مستوقد درمی آید، به هر حال از نظر برداشت معنی فرق نمی کند. با تأمل و دقت در مثل مذکور در فوق، حال منافق بسیار زیبا و جالب بازگو می شود؛ زیرا از همان صدر اسلام در مکه، برخی از منافقین را عقیده چنان بود که خواه نخواه جبر زمان مردم را به گروه مسلمانان خواهد کشاند. به ویژه که این نظریه را بعضی کاهنان و غیب گویان، چه در زمان حضرتش و چه قبل از بعثت و حتی تولد، ابراز نموده بودند؛ لذا عده ای از اهل نفاق، سرکوبی و نابود ساختن رسول اکرم ﷺ را امری محال و ممتنع دانسته و همان گونه که در هر زمان، افرادی چون احساس پیشرفت شخص یا مسلک و مرامی را در جوئی خاص نمایند، ولو بی عقیده هم نسبت به جریان وقت باشند، ولی برای کسب مال و جاه یا تثبیت موقعیت خویش و انجام نظریات و به دست آوردن آمال و آرزوهای شخصی، خود را در گروه پیشتازان همان مرام جازده، طرفداری را از همان ابتداء با شدت هر چه تمام تر آشکار و حتی هنوز که گروه مورد نظر نضج و قدرتی به هم نبسته، هم آهنگی خویش را اعلام می دارند تا وقتی که قدرت

حاصل گشت و مکتب نضج گرفت، در رأس خدمت گزاران و حتی مصادر امور مهمه قرار گیرند.

منافقین نیز، چنین حال و هدفی را از آغاز بعثت، در سر می پروراندند؛ بدیهی است این روش و اندیشه که مساوق با کفر باطنی و اسلام ظاهری است، کاملاً با مثالی که آیه در بردارد منطبق است؛ زیرا تا مادامی که در قید حیات و زندگی دنیا بودند، به نور ایمان ظاهری پیرامون خویش را روشن ساخته، از مزایای آن در پرتو نور اسلام که افروزدگی چشمگیر داشت، به خود سر و صورتی نیکو دادند و از غنائم و مزایای مادی و معنوی که نصیب مسلمانان می شد، بهره وری کامل می نمودند و در میان مسلمین در کمال عزت و عظمت و بزرگی زیست می کردند. ولی چون باد اجل رسید و عفریت مرگ آنان را در کام خود فرو برد و نور ظاهریشان را خدا خاموش ساخت، در تاریکیهای کفر و نفاق چنان معذب و نالان و حیران و سرگردان قرار گرفتند، که دیگر هیچ [چیز] جز عذاب الهی مشهود شان نبود و همه آن نعمت ها و مزایا که در زمان حیات خویش، در پرتو اعتقاد ظاهری اسلام داشتند از ایشان باز گرفته شد و درهای خیر و برکت بر رویشان مسدود و راه عذاب الهی بر رویشان باز گردید و چون کوران که راه به جایی نبرند، در تاریکیها و شکنجه های موعود و تعذیب از ناحیه فرشتگان واگذار شدند و آیه:

﴿من كان في هذه اعمى فهو في الآخرة اعمى﴾ (اسراء: ۱۷): ۷۲.

درباره شان عملاً مصداق پیدا نمود؛ در ذیل همین آیه روایتی از موسی بن جعفر علیه السلام نقل است که فرمود:

مثل هؤلاء المنافقين ﴿كمثل الذي استوقد ناراً﴾ أبصر بها ما حوله فلما أبصر ما حوله ﴿ذهب الله بنورهم﴾ بريح أرسلها فأطفأها او مطر و كذلك مثل هؤلاء المنافقين؛ لما أخذ الله عليهم من البيعة لعلي ابن أبي طالب عليه السلام و أعطوا ظاهراً شهادة أن لا اله إلا الله وحده لا شريك له و أن محمداً عبده و رسوله و أن علياً وليه و وصيه و وارثه و خليفته في أمته و قاضي دينه و منجز عدااته و القائم بسياسة عباد الله مقامه، فورث موارث المسلمين بها؛ و نكح في المسلمين بها؛ فوالوه من أجلها و أحسنوا عنه الدفاع بسببها و إتخذوه أخا يصونونه مما يصونون عنه أنفسهم، بسماعهم منه لها؛ فلما جائوه



الموت وقع في حكم رب العالمين - العالم بالأسرار الذي لا تخفى عليه خافية - فأخذهم بعذاب باطن كفرهم؛ فذلك حين ذهب نورهم وصاروا في ظلمات عذاب الله - ظلمات أحكام الآخرة - لا يريدون منها خروجاً ولا يجدون عنها محيصاً. ثم قال ﴿صم﴾ يعني، يصمّون في الآخرة في عذابها، ﴿بكم﴾ بيكمون هناك بين أطباق نيرانها، ﴿عمى﴾ يعمون هناك. و ذلك نظير قوله عز وجل: ﴿ونحشره يوم القيامة أعمى﴾ (طه: ٢٠). (١٢٤).

يا: ﴿نحشرهم يوم القيامة على وجوههم عمياً وبكماً وصماً ما أوهم جهنم كلما خبت زدناهم سعيراً﴾ (اسراء: ١٧). (٩٧).

فرمود: مثل گروه منافقان به مانند مثل کسی است که آتش افروزد، تا به وسیله آن پیرامون خویش روشنی بخشد، پس چون اطراف خود را روشن ساخت، خدا آن نور را به بادی یا بارانی که فرستاد بزود و آن را خاموش ساخت. و همین گونه است، مثل این گروه منافق، چون خدا اخذ بیعت برای علی بن ابی طالب علیه السلام از ایشان نمود، به صورت ظاهر - یعنی: در باطن بیعت نکردند، گرچه در ظاهر «بخ بخ لک یا علی» أصبحت مولای و مولا کل مؤمن و مؤمنة» بزبان راندند - واهی دادند نسبت به کلمه توحید و یکتائی را، که شریکی برای خدا نیست و محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده اوست و اینکه علی ولی و وصی و وارث و جانشین - در میان امت - و قائم مقام نبی اکرم صلی الله علیه و آله در امور سیاسی بندگان خدا است.

پس به همین شهادتها و تبعیت های ظاهری میراث بر مسلمانان شدند و اجازه نکاح با مسلمین یافتند، مورد نصرت و یاری مسلمانان قرار گرفتند، از آنان دفاع نیکو به عمل آمد و هر یک را برادر گرفته چون خویشان حفظت نمودند، زیرا شهادت را از ایشان شنیدند.

پس چون مرگ، آنان را فرا رسید و در فرمان موت پروردگار جهانیان واقع شدند، آن خدائی که دانا به همه اسرار و پوشیده چیزی بر او نیست، ایشان را به عذاب کفر باطنی اخذ فرمود.

این است هنگام زدودن نورشان؛ [یعنی: گرفتار شدن] در تاریکیهای عذاب الهی، همان تاریکیهایی که در فرمانهای آخرت وارد شده، که از آن عذاب گریزی را نمی بینند و پناهی را نمی یابند.

سپس فرمود:





﴿صَم﴾ یعنی: در عذاب سرای دیگر، کَر می شوند؛ و ﴿بِکَم﴾ یعنی: در میان طبقات آتش عذاب الهی لالند؛ و ﴿عَمی﴾ و در آنجا کورند؛ و این معنی، به مانند فرموده خدای عزوجل است:

او را در روز بازپسین کور محشور سازیم و گرد آوریم ایشان را در روز قیامت بر چهره کور و لال و کَر، جایگاهشان دوزخ، هر گاه که خاموش شود، ایشان را آتش سوزان بیفزائیم.<sup>۱</sup>

در مورد جمله: ﴿وَتَرْكُهُمْ فِي ظُلْمَاتٍ لَا يَبْصُرُونَ﴾ (۱۷)

از حضرت رضا علیه السلام در عیون اخبار الرضا، روایتی نقل است که فرمود:

إن الله تعالى لا يوصف بالترك كما يوصف خلقه و لكنّه متی علم أنّهم لا يرجعون عن الكفر و الضلالة منهم المعاونة و اللطف و خلا بینهم و بین اختیارهم. تحقیقاً خداوند بلند پایه، همانند بندگان که توصیف به ترک می شوند، [توصیف به ترک] نمی شود [زیرا نه او به چیزی مانند است و نه چیزی به او مانند]. ولیکن هر گاه بداند که بندگان از کفر و گمراهی بر نمی گردند، کمک و لطف خویش را از ایشان باز دارد و آنان را میان خود و اختیار [سوءشان] واگذارند؛ [که در حقیقت همان منع توفیقات الهی است از مخلوق].<sup>۲</sup>

بدیهی است این معنی، مستلزم آن خواهد بود که این واگذاری در همین دنیا و منظور از ظلمات تاریکیهای جهل و کفر و نفاق که موجب عدم بینش، نسبت به حقایق و معارف الهی است بوده و البته فرجام چنین حال و وضعی منجر به همان تاریکیها و عقوبتهای بعد از مرگ، نیز خواهد بود.

پروژه گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

\*\*\*

معنی دیگری در مورد ﴿استوقد ناراً﴾ شده که جنبه تاویل آیه را دارد و نقل روایتی نیز، مؤید آنست و با معنی ظاهر آیه که قبلاً گذشت منافات ندارد. می دانیم که منافقین در پرتو ایمان ظاهری تا زمان حضرت رسول، همه گونه

۱. تفسیر الامام العسکری علیه السلام، ص ۱۳۰-۱۳۱.

۲. عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۱۲۳، ح ۱۶.

بهره برداری - اعم از مادی و معنوی - به استضاءه از نور حضرتش، داشتند. و امام باقر علیه السلام به نقل از روضه کافی در ضمن حدیثی مفصل، در ذیل [جمله] «اضاءت ما حوله» فرمود: «أی اضاءت الارض بنور محمد صلی الله علیه و آله»<sup>۱</sup>

و منافقین همان استفاده ظاهری را برای جلب منافع و دفع ضرر، از آن نور برگرفتند تا چون رحلت حضرت فرا رسید، و: «ذهب الله بنورهم» مصداق خارجی یافت. در این موقع که همه انوار - جز نور نبوت، بوسی برزگوارش، علی علیه السلام انتقال یافت منافقان کور باطن که حسّ حسادت و جاه طلبیشان مانع از تسلیم، در قبال این انوار ساطعه بود - که امام علیه السلام فرمود:

«قبض محمد صلی الله علیه و آله وظهرت الظلمة ولم یبصروا فضل اهل بینه و هو قوله عزّوجل: ﴿وان تدعوهم إلى الهدی لا یسمعوا و تراهم ینظرون إلیک وهم لا یبصرون﴾ (اعراف: ۷) (۱۹۸).» رسول خدا رحلت یافت، پس تاریکی هویدا شد و فضل و برتری اهل بیتش را ندیدند و این است که خدای عزوجل فرمود: و اگر ایشان را به سوی هدایت باز خوانید، گوش فرادهند و بنگری ایشان را که به سوی تو می نگرند، ولی درحقیقت نمی بینند و بصیرت ندارند.<sup>۲</sup>

- با عدم پذیرش امر و صایت، خویشتن را رسوا و بزرگانی از صحابه چون سلمان و ابوذرها، که تا آن زمان نسبت به منافقین به دیده احترام و عزت می نگریستند، به چشم خواری و دنائت و پستی و رذالت نگریسته [و] از مقام و موقعیت و آبرو و حیثیتی که در میان مسلمین - بالاخص خواص از صحابه، داشتند منخلع گشتند. ولذا پروردگار نور عزت و شرافت، [که ظاهراً در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله واجد بودند] با رحلت حضرتش از آنها باز ستانید و در ظلمات پستی و سقوط معنوی و ریزش آبرو و شرافت، آنان را قرار داد.

### [دو قدرتی با ارزش نیست]

اگر اشکالی وارد شود: که منافقین بعد از رحلت حضرت، قدرت و حکومت را

۱. الکافی ج ۸، ص ۳۸۰

۲. همان





در دست گرفته و در رأس مسلمین با سلطه و عظمت، همه مسلمانان را در تیول فرمانروائی خویش در آوردند؛ این چگونه زوال نور و واگذاری در ظلمت و تاریکی است! **پاسخ این که:** هر قدرت ظاهری را نمی توان با ارزش دانست، زیرا اگر چنین باشد، همه حکومتها ظلم و جور که با تجاوز و سرکشی یا حيله و تزویر، بر گرده مردم سوار شده اند، باید با ارزش و حیثیت باشند و حتی مردم قطاع الطریق که مالی و منالی یا منصب و مقامی، در بین یاران و هم مسلکان خود کسب می کنند، باید آبرومند و شرافتمند تلقی گردند؛ در حالی که می دانیم این گروه در میان طبقات مختلف مردم، ذلیل و پست و ساقط شده از مرز شرف و انسانیتند و همگان به چشم خشم و نفرت به آنان می نگرند، که خود نوعی فرو رفتگی در ظلمت و تاریکی است، گویا این که ایشان در آن مستی و غرور، چنان سرگرمند که دیده بصیرت از دست داده اند!

### ﴿صَمَّ بَكَمِ عَمِي فِهْمٍ لَا يَرْجِعُونَ﴾ (۱۸)

کرانند، لالانند، کورانند، پس بر نمی گردند.

مبتدا در جمله «هؤلاء الذين خصلتهم هذه» محذوف می باشد؛ ضمناً مفرد هر يك: اصم، ابکم و اعمی است، که جمع هر يك، در مذکر و مؤنث هر دو به صورت فوق بسته می شود.

### [در بیان دو وجه در معنای آیه]

در معنی این آیه دو وجه گفته اند:

یکی بر سبیل مجاز: چون در دنیا مردم هوس باز و عشرت طلب، گوش شنوا، زبان گویا و چشم و دل بینا، در امور حقه الهیه ندارند و این قوارا در مسیر خلاف حق به کار می بندند، لذا سزاوار و درخور آنند که به آنان مجازاً کَر و لال و کور نسبت دهند؛ شاعر گوید:

چندین چراغ دارد و بیراهه می رود      بگذار تا بیفتند و بیند سزای خویش<sup>۱</sup>

۱. سعدی شیرازی، «ای روبهک چرا نشینی به جای خویش»

این قبیل افراد در شهوترانی و مستی نفس چنان غوطه ورنند، که آمادگی برای درک حقایق ندراند و حتی اندیشه‌ای هم، جهت برگشت از مسیر باطل خویش نداشته، لامحاله تا دم مرگ، هم آغوش فساد و تبه کاری خواهند بود؛ و مشابه این معنی آیه ﴿وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْإِنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ﴾ است که می‌فرماید:

«و هر آینه تحقیقاً ما گروه زیادی از جن و انس را برای دوزخ آفریدیم، مرایشان را است دل‌هایی که به آن درک نمی‌کنند و چشمانی که به آنها نمی‌بینند و گوش‌هایی را که به آن شنوا نیستند، این گروه چون چهار پایانند بلکه گمراهرتر و هم ایشانند مردم غافل ناآگاه. یعنی: واجد همه این قوا هستند، ولی از روی عناد و خود خواهی یا به خاطر میل به شهوت و عیش و نوش، آنها را به کار نمی‌بندند.» (اعراف: ۷) (۱۷۹)

**وجه دیگر:** این که اصولاً این قبیل افراد بر اثر انغمار در تبه کاری، که ابتداءً به سوء اختیار خود، با این که راه را از چاه و حق را از باطل تمیز می‌داده، به سبب دنیا دوستی و افراط در کفر و معصیت تدریجاً این انوار از او گرفته شده، قلبش مختوم و چشم حق بین و گوش حق شنو را از دست داه، مصداقی است از آیه: ﴿ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ إِسَاءُوا السُّوْءِ أَن كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ﴾ (روم: ۳۰) و در نتیجه فطرتش دگرگون، امکان درک حق برایش ناممکن و مشمول آیه: ﴿وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ﴾ (اسراء: ۱۷) نیز، شده است.

در روضه کافی از امام صادق علیه السلام ضمن رساله طویل، نقل است:

و اياکم ان تزلقوا ألسنتکم بقول الزور و البهتان و الإثم و العدوان... فَإِنَّ زَلْقَ اللِّسَانِ فِيمَا يَكْرِهُ اللَّهُ وَ مَا يَنْهَىٰ عَنْهُ مَرَدَّةٌ لِلْعَبْدِ عِنْدَ اللَّهِ وَ مَقْتٌ مِنَ اللَّهِ وَ صَمٌّ وَ عَمِيٌّ وَ بَكْمٌ يورثه اللَّهُ إِيَّاهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَتَصِيرُوا كَمَا قَالَ اللَّهُ: ﴿صَمٌّ بِكُمْ عَمِيٌّ فَهَمْ لَا يَرْجِعُونَ﴾. امام فرمود: ای، لاینطقون؛ و لایؤذن لهم فیعتذرون.

پرهیزید از لغزش زبان، در گفتار ناصواب و بهتان و گناه و دشمنی؛ زیرا که لغزش در زبان، در اموری که خدای آن را کراهت دارد و مورد نهی است، سقوط و هلاکت است برای بنده و خشم است از جانب پروردگار، که کُری، لالی، کوری است در





دنیا و هر یک را پروردگار در روز قیامت بارث می دهد، پس همان گونه [اند] که خدای فرمود: کرانی، لالانی، کورانی، که برگشتی ندارند؛ امام فرمود: یعنی سخن نمی گویند و اجازه مر ایشان را نیست که پوزش و اعتذار جویند.<sup>۱</sup>

### [مثال دوّم منافقان]

﴿أَوْ كَصَيْبٍ مِنَ السَّمَاءِ فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَرَعْدٌ وَبَرْقٌ يَجْعَلُونَ أَصَابَهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِنَ الصَّوَاعِقِ حَذِرَ الْمَوْتِ وَاللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ﴾ (۱۹)

یا چون کسانی که در زیر باران شدیدی از ابر - که در آن تاریکیها و رعد و برق است انگشتان خویش در گوشه‌هایشان - از صداهای مهیب، به جهت ترس از مرگ، قرار می دهند و خدا بر کافران احاطه دارد.

### لغت

حرف ﴿اَوْ﴾ در اینجا برای «اباحه» است. یعنی: تمثیل منافقین به مستوقد، یا به اصحاب «صیب»، یا هر دو، صحیح و به جا است گرچه برخی آن را عاطفه و حتی بعضی، به جای «بل اضرابیّه» گرفته اند، ولی در بر داشت مفهوم کلی از آیه، تفاوتی ندارد.

کلمه «صیب» به معنای باران تند، در اصل «صیوب»، از صاب، یصوب، مصوباً «او» آن قلب به «یاء» و در «یاء» ما قبل ادغام گردیده، نظیر سیّد و جیّد، که در اصل سیود و جیود بوده است.

مفسرین نوعاً کلمه «اهل» یا «اصحاب» را که مضاف «صیب» است، محذوف دانسته و آن را جانشین مضاف می دانند، نظیر ﴿وَاسْتَلِ الْقَرْيَةَ﴾ (یوسف: ۸۲) که مراد، «اهل قریه» است و در این جا هم منظور: کسانی که در زیر باران چینی قرار دارند.

کلمه «سما» در عرب: به آنچه که در فوق است و به هر سایه افکنی، اطلاق می شود؛ سقف خانه را «سما البیت» می گویند، به «ابر» نیز، «سما» گفته می شود.



۱. الکافی، کلینی، ج ۸، ص ۳، ح ۱

«صواعق»: جمع «صاعقه»، به پاره آتشی سوزان که از آسمان فرود آید، یا به صیحه عذاب که فریاد و آوازی مهیب باشد و در فارسی شاید به غریو تعبیر شود، اطلاق می شود و مناسب این آیه است.



### [وجه شبه در مثال دوم]

وجه تشبیه در مثال دوم این که: منافقین نوعاً با ابراز ایمان ظاهری، در مقام کسب زندگی بهتر و جلال و شوکتی بیشتر بوده، ولی توجه نداشتند که چگونه دچار دهشت و هراس شده! و چنان در چنگال تزلزل خاطر و روح نا آرام و عدم آسایش فکر و ناراحتی جان و روان گرفتارند، که سراسر زندگی را طوفان رعد و برق فرا گرفته. و قرآنی، که باران رحمت الهی است و در لطافت طبعش خلاف نیست و در دل مؤمن گل‌های معرفت و صفات نیک می آفریند، در شوره زار کفر و نفاق، انواع بلاها و مصیبت ها به بار آورد.

نزول آیاتی که مشعر بر عذاب و تهدید، بالاخص آنها که توعید منافقین در برداشت و صفات ذاتی و درونی آنها را بازگو می کرد، یا فرمان به جنگ و قتال با دشمن می داد، خود نوعی رعد و برق بود که گوش منافق می خراشید و دل منافق ذوب می کرد و گویا از شدت وهشت و اضطراب انگشت خویش در گوش فرو برده، تا این چنین سخنان نشنوند و توعیدات، آنها را نلرزاند، به خلاف مؤمن که همه این آیات او را در حرکت و مسیر، جهت می بخشد؛ زیرا با شنیدن مژده های رحمت یا توعیدات الهی، به پیشگاه خداوند ستایشگر بود، که پیشاپیش خدای مهربان او را از صحنه ها و گذرگاه‌هایی که در پیش دارد، یا توصیفاتی که از دوزخ و بهشت می شود، آگاه ساخته و موجبات خوف و رجاء را که خود عاملی قوی، در سیر و سلوک به سوی قرب الهی است و موهبتی عظیم به شمار می رود، در او فراهم می آورد.

اینک، برای روشن شدن ذهن - که چگونه برخی از آیات، دل منافق را می لرزاند و وحشت و ترس را در خاطره او زنده و بیم خواری و رسوائی را همواره در روح و جاننش جلوه گر می ساخت - ذیلاً یاد آوری می شود:

﴿إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كَسَالَىٰ يُرَاءُونَ



النَّاسِ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا ﴿٤﴾ (نساء: ۴: ۱۴۲۳).

تحقیقاً مردم منافق، که با خدا فریبکاری می کنند، خدا هم ایشان را فریب دهنده است و چون به نماز ایستند، با حال سنگینی و کسالت ایستند؛ و به صورت ریا، عمل به مردم نمایش دهند[تا از تعرض مسلمان مصون و در امان باشند] و به یاد خدا نمی افتند مگر اندکی. گاه برقی زودگذر که شاید محمد ﷺ و قرآن برحق است از خاطره شان عبور، و بلافاصله فراموش می شد، ایشان را نه به گروه کفار و نه به جمع مسلمان پیوندی هست و در این میان مترددند؛ و لذا هیچ کدام را در باطن پشتیبان خود نمی دانستند و چون توفیقات الهی از آنان سلب گشته بود؛ لذا در آخر آیه می فرماید: و هر کس را که خداوند به خود واگذارد، هرگز راه نجاتی را برای او نخواهی یافت. یا در آیه: ﴿إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا﴾ (نساء: ۴: ۱۴۵) فرماید: تحقیقاً منافقین در پست ترین درکات از آتشند و هرگز یابری برای ایشان نخواهی یافت؛ که آیه خود تهدیدی است.

در اول سوره منافقون فرماید:

چون مردم منافق نزد تو آیند، گویند: گواهی دهیم که تو رسول خدائی و خدا می داند که تحقیقاً هر آینه تو رسول او هستی و گواهی دهد که مسلماً منافقان دروغ گویند، ایشان ایمان خویش را سپر ساخته و از مسیر الهی سرباز زدند، یقیناً بد عمل می کردند.<sup>۱</sup>

و پس از این که برخی از صفات آنان در آیات بعد بازگویی شود، می فرماید:

﴿يَحْسِبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ هُمُ الْعُدُوّ فَاذْرِهِمْ فَاتْلُهمُ اللَّهُ اَنّى يُؤفكون﴾ (منافقون: ۶۳: ۴) می اندیشند هر صدائی و سخنی، بر زبان آنها است[هر موقع در میان مسلمان سر و صدایی بلند می شد، از آنجائی که پنه دزد دست، بر پشت و ریش خود می کشد، آرامش خویش را از دست داده، وحشت زده به اطراف می نگرستند؛ که مبادا] به [وسیله وحی، از درون آنان مطلبی بر ملا شده یا عمل زشتی آشکار گشته یا

۱. ﴿إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ اتَّخَذُوا إِيمَانَهُمْ جُتَّةً فَصَدَّوْا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ (منافقون: ۶۳: ۱)

توطئه‌ای بر علیه آنان صورت گرفته، این صیحه و صداها، خود صاعقه و رعد و برقی بوده که بر اندام ایشان لرزه می‌افکند و آنان را مضطرب می‌ساخت. [اینان دشمن اند از آنها بپرهیز، خدای ایشان را بکشد به کجا می‌روند. به مسلمانان هشدار می‌دهد، که مراقب باشند و عملیات منافقین تحت نظر گیرند و با نفرین و لعن به شعار مُرده باد و نابود باد، تهدید دیگری می‌شوند، که تُندر و غریوی است کوبنده، بر روح خبیث و ناپاکشان.

در سوره توبه می‌فرماید:

﴿يَحْذِرُ الْمُنَافِقُونَ أَنْ تُنزَلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ تُنَبِّئُهُمْ بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ قُلِ اسْتَهِزَّوْا إِنَّا اللَّهُ مُخْرِجٌ مَا تَحْذَرُونَ﴾ (توبه (۹): ۶۴). استیحا ش داشتند، که مبدا سوره ای که موجبات رسوائی و بر ملا شدن فساد و خیانت های درونی و کذب باطنی ایشان باشد، از طریق وحی نازل شود و به مسلمین معرفی شوند؛

در آیه: ﴿وَعَدَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتُ وَالْكُفَّارُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا هِيَ حَسْبُهُمْ لَعْنَهُمُ اللَّهُ وَلَهُمْ عَذَابٌ مُقِيمٌ﴾ (توبه (۹): ۶۸). تهدید می‌شوند؛ خدا به مرد و زن منافق و کافران، آتش دوزخ وعده فرموده؛ همین توعید و آتش دوزخ ایشان را بسنده است؛ نفرین و لعن خدا بر آنان باد و شکنجه ثابت و پایدار مر ایشان را خواهد بود.

در آیه: ﴿الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ وَيَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾ (توبه (۹): ۷۶). فرماید: زنان و مردان منافق برخی از برخی دیگرند [نظیر مؤمنین. ولی به جای این که امر به معروف و نهی از منکر کنند] مردم را به زشتی فرمان و از نیکی باز دارند و جلو گیرند کمک به مستمندان و درماندگان؛ آنها خدا و خدا آنان را فراموش کرده؛ تحقیقاً منافقان، هم ایشان مردمی زشت کارند.

که همه این آیات دست کمی از رعد و برق و صاعقه، که در بیابان آدمی را دچار ترس و اضطراب می‌سازد، ندارد؛ زیرا «الخائن خائف».

و گاه با شنیدن همین آیات بود، که طبعاً حالاتی و آثاری در وجناتشان ظاهر می‌گشت و مسلمین حقیقی که در میان آنان بودند، از رخساره و پریدگی رنگ، به ضمائر قلبشان آگاه، لذا همواره به حال «حذر الموت» بوده که مبدا اثری در صورتشان هویدا شود و





مسلمانان واقف شوند و در صدد هلاکت ایشان برآیند .

بدیهی است، با همه این احوال - همان طور که پروردگار متذکر است خدای به همه جوانب ایشان محیط و امکان فراری از دایره آفرینش و قدرتش نبوده، چنانچه می خواست آنان را گرفتار خشم و شمشیر مسلمین می ساخت .

### [معنایی دیگر از آیه و مثال دوم]

در ﴿يَجْعَلُونَ أَسْوَاقَهُمْ فِي آذَانِهِمْ﴾ (۱۹)

معنی دیگری به شرح زیر نموده اند :

چون آیاتی در قرآن کریم، امر به جهاد و قتال است منافقین نوعاً از این قبیل اوامر خائف، که مبادا فرمان مبارزه و جنگ با کفار، منجر به کشتارشان شود، غالباً در چنین مواقعی عذرها و بهانه ها می تراشیدند تا از رفتن به جنگ سر باز زنند و گاه بدون هیچ مجوزی از جانب حضرت رسول ﷺ پا به فرار گذاشته مخفی می شدند و پس از خاتمه جنگ و هنگام تقسیم غنائم حضور یافته، عذر های جاهلانه می آوردند مثلاً :

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ انْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَتَأْتِلُم إِلَى الْأَرْضِ أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ﴾ (توبه ۲۸: ۹).  
 مشعر بر همین معنا است گرچه خطاب به مؤمنین است ولی می دانیم در درجه اول مخاطب این قبیل آیات منافقین، بلکه بیشتر تکیه روی همین افراد است؛ زیرا مؤمنین حقیقی از این گونه صفات مبرراً و علاوه جانبازی در راه حق را سعادت تلقی، بلکه افتخارشان شهادت در راه حق است .

**ترجمه آیه :** «ای کسانی که ایمان آورده اید، چه می شود شما را، چون بگویند: در راه خدا خارج شده جهاد کنید، حال سنگینی به شما دست داده، به زمین میخکوب شوید آیا به زندگی و لذت دنیا، در قبال حیات آخرت خوشنودید! [بدانید] که بهره دنیا نسبت به [مزایای] آخرت، جز اندکی نیست؛ چنانچه [برای جنگ] خارج نشوید شکنجه ای دردناک، شما را عذاب کند و قومی دیگر غیر از شما، به جایتان بدل گیرد و او را هیچ زیانی نرسانید، که خداوند بر هر چیز توانا است .

در آیه : ﴿انْفِرُوا خِفَافًا وَثِقَالًا وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ

لکم إن کتتم تعلمون ﴿ توبه (۹): ۱۴﴾ فرماید: کوچ کنید و خارج شوید - سبکبار و گرانبار - و به مال و جان خویشتن، در راه خدا بکوشید و جهاد کنید، این رویه برای شما نیکوتر و ارزنده تر است، اگر آگاه باشید.

در آیه: ﴿لو کان عرضا قریبا وسفرا قاصدا لا تبعوک ولكن بعدت علیهم الشقة و سیحلفون بالله لو استطعنا لخرجنا معکم یهلکون انفسهم واللّه یعلم انهم لکاذبون﴾ (توبه (۹): ۲۴) فرماید: اگر متاع و سودی قریب الوصول و سفری آسان باشد، هر آینه تبعیت می کنند [منظور دریافت غنائم بی زحمت و مشقت است]. ولیکن تحمل سختی و رنج بر آنها دشوار و به خدا سوگند می خورند، که اگر قدرت و توانایی بود، هر آینه با شما خارج می شدیم [بدانند که] بنا بودی و هلاکت خود اقدام می کنند و خدا تحقیقاً می داند، که هر آینه ایشان دروغ گویند؛ لذا قویاً احتمال دارد، انگشت گذاشتن در گوش در مورد مُمْتَل، مراد: گوش نکردن و فرمان نبردن است که نوعی کنایه را حاکی است نظیر «زیک کثر الرماد» که منظور از زیادی خاکستر، زیاد پختن غذا در آشپزخانه و غرض در خانه باز و مهمان نوازی و سخاوتمندی او است؛ لذا وقتی آیات جهاد که به نوعی صاعقه می توان تعبیر کرد، بر منافقین خوانده می شد، به خاطر ترس از مرگ و فرار از جنگ، گوش نداده و اطاعت نمی کردند.

### [تأیید بر معنای جدید آیه]

مؤید این نظریه، قسمتی از آیه: *گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*  
 ﴿فلما کتب علیهم القتال إذا فریق منهم یخشون الناس کنخشیة اللّٰه او اشدّ خشیة و قالوا ربنا لم کتبت علینا القتال لولا اخرتنا الی اجل قریب قل متاع الدنیا قلیل و الآخرة خیر لمن اتقى و لا تظلمون فتیلا \* اینما تکنونوا یدرککم الموت ولو کنتم فی بروج مشیة﴾ (نساء (۴): ۷۷-۷۸) است: پس چون بر ایشان جنگ [با دشمن] واجب گشت، ناگهان دسته ای از ایشان به مانند ترس از خدا، مورد بیم از مردم قرار می گیرند، بلکه ترسی شدیدتر و گویند پروردگارا چرا جنگ را بر ما واجب نمودی؟ و چرا برای زمانی نزدیک امر را به تأخیر نیفکندی؟ بگو [ای رسول ما]: که بهره دنیا اندک و سرای آخرت نیکو است برای کسی که [از سرپیچی فرمان خدا] به پرهیزد و [بدانند] که به قدر رشته





دانه از خرما، مورد ستم واقع نشوند؛ هر کجا که باشید مرگ شما را در گیرد ولو در کاخ های برافراشته .

بدیهی است مخاطب حقیقی همه این آیات، مردم منافق به ظاهر مؤمنند؛ زیرا مسلمان واقعی نه تنها از این دستورات استیحا ش ندارد، بلکه عشق به جان بازی در راه حق شعار او است .

### [در تفسیر «یکاد البرق یخطف ابصارهم...»]

«یکاد البرق یخطف ابصارهم کلما اضاء لهم مشوا فیه و اذا اظلم علیهم قاموا ولو شاء الله لذهب بسمعهم و ابصارهم ان الله علی کل شیء قدیر» (۲۰) .

نزدیک است که برق چشمان ایشان رباید، هر گاه که آنان را روشنی بخشد، در نور آن گام بردارند . و چون بر ایشان تاریک شود باز ایستند و اگر خدا خواهد، هر آینه گوش و چشمان آنان می زدود، به درستی که خدا بر هر چیز توانا است .

### لغت

«کاد» از افعال مقاربه، خبرش مضارع بدون «ان» ناصبه، به خلاف «عسی» که همواره با حرف «ان» مذکور است .  
«خطف» یعنی: ربودن .

بعضی از آیات قرآنی - چنان که گذشت، چه وعده و چه وعید، در دل منافق طنینی خاص می انداخت، آیاتی که مشعر بر مژده رحمت بود و توفیق تسلط و سرکوبی کفار را وعده می داد، آنها را به عمل و امی داشت، لذا هر کجا که احتمال شکست و هزیمتی برای مشرکین و مخالفین اسلام می رفت و اخذ غنائمی نصیب مسلمین می شد و مال و منالی در سربیه ها به دست می آمد؛ و به عبارت دیگر، برق الهی به نفع توده مسلمان جهش داشت، در میدان عمل گام نهاده و جمله: «کلما اضاء لهم مشوا» . صورت واقعی به خود می گرفت و چون جنگ سختی که احتمال کشتار و خونریزی می رفت، یا دشمن سر سخت و قوی و هول انگیز جلوه می نمود - چون عمرو بن عبدود، با این که

رسول فرمان مبارزه صادر می کرد و حتی خطاب به شخصی خاص، برای آماده شدن در کارزار می کرد، روباه صفت سربزیر انداخته، حتی پاسخ نبی اکرم ﷺ را یا نمی داده و یا با اظهار عجز و لابه از پیکار با حریف معذرت می خواستند؛ یعنی: ﴿وإذا اظلم عليهم قاموا﴾. چون جهان در دیدگاه آنان تاریک و جان خویش در معرض هدم و نابودی می دیدند، حالت سکون را بر تحرک ترجیح، و در جای خویش میخکوب می شدند.

تعجب این جا است که همین نامردان متخلف، هنگام صلح و آرامش، در حضور نبی اکرم ﷺ، اگر سخن یا عملی به جا یا نابه جا از صحابه ای سر می زد، شمشیر از



۱. وینبغی آن یذکر ملخص هذه القصة من مغازي الواقدي وابن إسحاق، قال: خرج عمرو بن عبدود يوم الخندق وقد كان شهد بدرا فارتث جريحا، ولم يشهد أحدا، فحضر الخندق شاهرا نفسه معلما مدلا بشجاعته وباسه، وخرج معه ضرار بن الخطاب الفهري وعكرمة بن أبي جهل وهبيرة بن أبي هب ونوفل بن عبد الله بن المغيرة المخزوميون، فطافوا بخيولهم على الخندق إصعادا وانحدارا يطلبون موضعا ضيقا يعبرونه، حتى وقفوا على أضيح موضع فيه فآكروها خيلهم على العبور فعبرت، وصاروا مع المسلمين على أرض واحدة ورسول الله ﷺ جالس وأصحابه قيام على رأسه، فتقدم عمرو بن عبدود فدعا إلى البراز مرازا، فلم يقم إليه أحد، فلما أكثر قام على ﷺ فقال: أنا أبارزه يا رسول الله، فأمر بالجلوس وأعاد عمرو النداء والناس سكوت على رؤوسهم الطير، فقال عمرو: أيها الناس إنكم تزعمون أن قتلاكم في الجنة وقتلانا في النار، أفما يحب أحدكم أن يقدم على الجنة أو يقدم عدوا له إلى النار؟ فلم يقم إليه أحد، فقام على ﷺ دفعة ثانية وقال: أنا له يا رسول الله، فأمره بالجلوس، فجال عمرو بفرسه مقبلا ومدبرا إذ جاءت عظماء الأحزاب فوقف من وراء الخندق ومدت أعتاقها تنظر، فلما رأى عمرو أن أحدا لا يجيبه قال: ولقد بححت من النداء بجمعهم هل من مبارز ووقفت إذ جين الشجاع موقف القرن المناجز إني كذلك لم ازل متسرعا قبل الهزاهز إن الشجاعة في الفتى والجدود من خير الغرائز فقام علي ﷺ فقال: يا رسول الله ائذن لي في مبارزته، فقال: ادن، فدنا فقلده سيفه وعممه بعمامته وقال: امض لشانك، فلما انصرف قال: اللهم أعنه عليه فلما قرب منه قال له مجيبا إياه من شعره: لا تعجلن فقد أتاك مجيب صوتك غير عاجز ذونية وبصيرة يرجو بذاك نجاة فأنثر إني لأمل أن أقيم عليك ناتحة الجنائز من ضربة فوهاء يبقى ذكرها عند الهزاهز فقال عمرو: من أنت؟ - وكان عمرو شيخا كبيرا قد جاوز الثمانين وكان نديم أبي طالب في الجاهلية - فانتسب على ﷺ له وقال: أنا ابن أبي طائب، فقال: أجل، لقد كان أبوك نديما لي وصديقا، فارجع فإني لا أحب أن أقتلك - كان شيخنا أبو الخير مصدق بن شبيب النحوي يقول: إذا مررنا في القراءة عليه بهذا الموضع: والله ما أمره بالرجوع إبقاءا عليه بل خوفا منه! فقد عرف قتلاه بيدر واحد وعلم أنه إن ناهضه قتله، فاستحيا أن يظهر الفشل فآظهر الأبقاء والارعاء وإنه الكاذب فيها - قالوا: فقال له علي ﷺ: لكني أحب أن أقتلك... بحارالانوار، ج ٢٠، ص ٢٠٢-٢٠٥، ج ٣٩، ص ٤؛ نهج البلاغه، لابن أبي الحديد، ج ١٩، ص ٦٢.



غلاف کشیده، اجازه می‌خواستند متخلف را گردن زند!<sup>۱</sup>  
 آخر آیه، پروردگار در قبال سخنان و کردار ناصواب و خلاف منطق و عقل، که  
 حاکی از کفر باطنی است فرماید: اگر ما بخواهیم، چشم و گوش آنان را [که از آیات  
 صاعقه وار ما سرپیچ است] هر آینه بزدائیم. تا دنیای خود را هم تشخیص ندهند و میان  
 مسلمین رسوا شوند؛ یا به باد اجل [بادی که از گلو برآید] نابودشان سازیم. چنان که در  
 آیه دیگر فرمود: ﴿قل لو كنتم في بيوتكم لبرز الذين كتب عليهم القتال إلى مضاجعهم﴾  
 (آل عمران (۳): ۱۵۴) و خداوند بر همه چیز توانا است ولیکن مشیت الهی بر آنست که تا  
 زمانی موعود و مشخص، ایشان را زنده نگه داشته، مورد اختبار و امتحان قرار دهد و  
 ضمناً ویژگیهای روحی و عملی و کفر و نفاق درونی را، بر خودشان روشن سازد و  
 حجت بر ایشان اتمام پذیرد.

\*\*\*

قوله تعالی :

﴿يا أيها الناس اعبدوا ربكم الذي خلقكم والذين من قبلكم لعلكم تتقون﴾ (۲۱)

ای مردمان پرستید پروردگارتان را، آن که بیافرید شما و کسانی که پیش از شما  
 بودند، باشد که پرهیزگار شوید.

﴿الذي جعل لكم الارض فراشا والسماء بناء وانزل من السماء ماء فاخرج به من

الثمرات رزقا لكم فلا تجعلوا لله اندادا وانتم تعلمون﴾ (۲۲)

پروردگاری که زمین را برای شما بستر گردانید و آسمان را سقف [پوششی] و آب را  
 از ابر نازل فرمود، پس به سبب آن از میوه‌ها [بهره‌ها] روزی برای شما خارج ساخت  
 لذا، برای خدا همتا و مانند‌ها قرار ندهید و حال آن که شما می‌دانید.

﴿يا أيها الناس اعبدوا ربكم ...﴾ (۲۱)

۱. وعن جابر قال: أتى رجل بالجرعانة منصرفة من حنين وفي ثوب بلال فضة والنبي ﷺ يقبض منها يعطي الناس فقال: يا محمد اعدل، فقال: ويلك ومن يعدل إذا لم اعدل؟ لقد خبت وخسرت إن لم اكن اعدل، فقال عمر: دعني يا رسول الله اقتل هذا المنافق، فقال: معاذ الله أن يتحدث الناس انا اقتل أصحابي إن هذا وأصحابه يقرؤون القرآن لا يجاوز حناجرهم يمرقون منه كما يمرق السهم من الرمية رواه أحمد ومسلم. نيل الاوطار، ج ۹، ص ۹۶؛ بحار الانوار، ج ۳۳، ص ۳۲۷